

طنز در ادبیات فارسی

نرگس جهان*

غلام حسین صدیقی افشار، نسرین حکمی و نسترن حکمی در فرهنگ فارسی امروز در ذیل کلمه طنز چنین ایضاح می‌نمایند:

۱. طنز عملی است که جنبه‌های نادرست، احمقانه یا ناروای پدیده‌ای را به صورت خنده‌آوری نمایش دهد.

۲. نوعی شوخی که چنین جنبه‌هایی را مسخره کند.

سپس دو کلمه مرکب زیر را توضیح داده‌اند:

طنزآلود: همراه با طنز، طنزآمیز.

طنزآمیز: آمیخته با طنز، طنزآلود.^۱

فرهنگ عمید کلمه طنز را چنین شرح می‌کند: طنز: مص. [ع] (طَ ن) فسوس کردن، ریشخند کردن، مسخره کردن، نازکردن، طعنه، سرزنش، ناز و کرشمه.

طنزکردن: مص. م [ع] (طَ نَ ز) طنززدن، طعنه‌زدن، مسخره کردن، طنزکنان، در حال

طنزکردن، در حال ناز و کرشمه، نازکنان.^۲

آرین‌پور کلمه طنز را به معنی تمسخر و مسخره نوشته است و سپس دو کلمه دیگر

«طنزآمیز» و «طنزنویس» را هم معنی کرده است.^۳

* استاد فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. صدیقی افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲، مؤسسه نشر کلمه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۳ ه.ش.

۲. عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۲ (ج ۵ ط)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۸ ه.ش.

۳. آرین‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی: فرهنگ حبیبی فارسی به انگلیسی یک‌جلدی.

بعضی‌ها کلمات هزل، هجو، بدیهه‌گویی، ظرافت، خوش‌مزگی، شوخی، تمسخر، خیره، مطایبه، نکته‌سنجی، خوش طبعی و امثال آنها را مترادف با طنز می‌آرند. اشتباه است، زیرا که در معنی و کاربرد اینها کمی فرق است. مثلاً نه تنها در شعر سی است بلکه دامن نثر کلاسیک و جدید فارسی از طنز لطیف و دقیق پر است. جا از نظر اختصار دو یا سه نمونه از سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، نوشته حاج شیخ احمد کرمانی نقل می‌شود. در عبارت زیر طنز بر شاعر بسیار جالب است:

ارسلان سلطان: آخر هنر و پیشه‌ات چیست؟

اسیر: غلام شما شاعرم، می‌خواهید چه باشم؟

یکی از ترکمانان ناتراشیده: شاعر یعنی چه؟ شاعر به چه کار می‌خورد؟

ارسلان سلطان: شاعر یعنی هیچ، آدمی هرزه چانه، یاوه سرا، نره گدا، خانه‌بدوش، بوغ فروش، چاپلوس که همه را می‌فریبد و همه کس مرگش را از خدا می‌خواهند. من دانم این بلا را از سر ما که وا خواهد کرد.

هجو، بدگویی را می‌گویند به‌ویژه که به‌صورت شعر یا نوشته باشد و هجوتامه شته‌ای است که در آن شخص یا اشخاص را هجو گفته باشند.^۲ هزل، سخن بیهوده و سخن غیرجدی را گویند^۳، ولی به توضیح فرهنگ فارسی امروز: سخن، داستان، شعر یا شته شوخی‌آمیز و خنده‌دار، و هزلیات، سخن هزل، مجموعه‌ای از نوشته‌های هزل‌آمیزند عبید زاکانی^۴ را می‌توانیم مترادف طنز قرار بدهیم.

بدیهه‌گویی، گفتن شعر یا سخن مناسب و همزمان با رویدادی ناگهانی است. بیهی، صفت آنچه دریافت و فهمش نیازمند هیچ اندیشیدن و سنجیدن نباشد و بیهه‌سازی، ساختن یک اثر هنری (شعر، آهنگ) بی‌اندیشه و برنامه‌ریزی پیشین.^۵

به‌حوازه نصاب جدید فارسی، حصه نثر، انتخاب از سرگذشت حاجی بابا اصفهانی از حاجی شیخ احمد کرمانی، به‌اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، دهلی، ص ۸-۹۶.

صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲.

عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۳.

صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نسترن حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲.

همان، ج ۱.

مطایبه، سخن شوخی را می‌گویند. از این نتیجه‌گیری می‌توان کرد که سخن طنز یا طنزآمیز سخنی باشد که بعضی اوقات جنبه شیرینی و چاشنی دارد و بعضی اوقات نکات دقیق و باریک که نمی‌توان بر ملا اظهار کرد با شاهان تا حکمرانان و صاحبان حل و اقتدار را در اشاره و کنایه به‌وسیله سخن‌های طنز و خنده‌دار آگاه کند.

طنز یکی از قدیم‌ترین هنر طنزپردازان است و ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، چه کلاسیک و چه جدید، چه عرفان و تصوف و چه ادبیات اخلاقی، رمانتیک، داستان‌نویسی و رمان‌نویسی از این خالی نیست. درخور تذکر است که در ادبیات قدیم در شاعران بزرگ مانند مولوی و عبید زاکانی، شاهکارهای نثر مانند گلستان سعدی و اخلاق جلالی و غیره که شامل درس زندگی اجتماعی، سیاسی، اخلاقی است، شاعران و نویسندگان بزرگ با کاربرد این هنر در بهبود اجتماعی زمانشان خدمت بزرگی انجام داده‌اند.

تاریخ طنز در ادبیات فارسی سابقه طولانی دارد. سنایی از طریق داستان‌ها زشتی‌های جامعه را هنرمندانه تصویرگری کرده است. بعد از او عطار نیشابوری نقد شدید بر اجتماع وارد آورد اما باز هم طنزپرداز نیست. مثلاً الهی‌نامه به عبادت عابدی که همه شب تا صبح بیدار بود، ولی عبادتش برای سگ بود، عبادت وی را طنز و نقد کرده است. مانند:

«نیک مردی که اندک درد دین داشت شبی به مسجد درآمد و عزم کرد که شب تا به‌روز نماز بگزارد. در تاریکی شب بانگی برآمد، مرد پنداشت که او کاملی است که به‌قصد عبادت به‌مسجد می‌آید و عمل او را گوش می‌دارد و مراقبت می‌کند. بر این خیال گرم‌تر در کارآمد و تمام شب به‌دعا و زاری و طاعت و عبادت مشغول بود تا سپیده صادق بدمید و نوری در مسجد تافت. مرد شب‌زنده‌دار نگاه کرد، سگی را دید که در مسجد خفته است و جز این هیچ ندید. عرق شرم بر رویش نشست و آتش تشویر جاننش بسوخت که شب همه شب برای سگی عبادت کرده و عبادتش در خورسگان بوده است:

زبان بگشاد گفت ای بی‌ادب مرد ترا امشب بدین سگ حق ادب کرد
همه شب بهر سگ در کار بودی شبی حق را چنین بیدار بودی؟

ندیدم یک سبت هرگز به اخلاص که طاعت کرد از بهر خدا خاص
 ز بی شرمی شدی غرق ریا تو نداری شرم آخر از خدا تو^۱
 اگرچه در آثار عطار این نوع مثال‌ها بی‌شمارند باز هم نمی‌توانیم او را طنزپرداز
 بدانیم. او در دنیای ادبیات فارسی با اسم شاعر صوفی و عارف صاحب کمال شناخته
 شده است.

خیام نیشابوری اگرچه با خمریات خود به زاهدان ریاکار طنز کرده، خوانندگان
 خویش را به بردن لذات از نعمت‌های دنیا دعوت کرده است. مثلاً:
 می خوردن و شادبودن آیین منست
 فارغ بودن ز کفر و دین، دین منست
 گفتم به عروس دهر کابین تو چیست
 گفتا دل خرم تو کابین منست^۲

اگرچه او به بسیار می‌خوری و روش می‌خوردن طنز کرده است باز هم طنزپرداز
 نیست. البته رباعیات خیام و فلسفه‌اش در ادبیات جهان شهرت دارد.
 از باده ناب لعل شد گوهر ما * آمد به فغان ز دست ما ساغر ما
 از بس که همی‌خوریم می بر سر می ما در سر می شدیم و می در سر ما^۳
 حافظ با استفاده از صنایع شعری انتقاد شدید به زهد و تقوای زاهد و عبادت عابد و
 به شیوه صوفیان خام وارد آورده است. مثلاً:
 ترسم که صرفه نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ ز آب حرام ما^۴
 *
 به کوی می فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند

زهی سجاده تقوا که یک ساغر نمی‌ارزد^۵

۱. بدیع خراسانی، بدیع الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۱۴۳.

۲. به حواله نصاب جدید فارسی، رباعیات عمر خیام، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ص ۱۴۶.

۳. همان، ص ۱۴۲.

۴. همان، ص ۸.

۵. همان، ص ۱۵.

یا طنز به شکوه تاج سلطانی می‌کند:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است

کلاه دلکشی است اما به درد سر نمی‌آرزد^۱

باز هم حافظ شاعر غزل و شاعر صوفی است، طنزپرداز نیست. عبدالرحمان جامی نیز با بیان روایات دینی به آنان طنز کرده است، اما او هم طنزپرداز نیست. همین‌طور فردوسی شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایران که بعد از سرودن شصت هزار بیت در مدت سی سال تاریخ ایران را زنده کرده است:

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چنانکه مشهور است وی با دریافت نکردن صله از محمود غزنوی، اشعار هجو را بر روی دیوار مسجدی نوشته از ترس محمود به وطن خویش فرار کرد^۲، اما اسمش در ردیف هجونویسان و طنزپردازان نمی‌آید بلکه فردوسی را با عنوان شاعر ملی‌گرای بزرگ ایران یاد می‌توان کرد.

اگرچه انوری ابیوردی و سوزنی سمرقندی در خندانن مردم مهارت خاصی داشتند و سخن‌های تند می‌گفتند باز هم طنزپرداز نبودند. ولی اسم عبیدزاکانی را در ضمن طنزپردازان می‌توانیم ببریم. اشتباه نباشد اگر او را پدر طنزپردازان بگوییم.

عبیدزاکانی یکی از وزرای زمان و ثروتمندان بود. او پولی را نیاز نداشته لذا هجو هم نگفته است. او هم‌نشین شخصیت‌های بزرگ بود لذا در وصف شاهان و در مدح امرا هرچه گفته است با سلیقه و عاقلانه گفته است. او در طنز و مزاح از چهره زشتی‌ها نقاب برمی‌افکنده است. اگرچه مردم بر گفته وی می‌خندیدند ولی آن نیش که در سخنش پوشیده بود حس کرده روبه‌اصلاح می‌آوردند. تذکر باید داد که اسم عبیدزاکانی در زمانش به‌عنوان طنزپرداز معروف شده بود، ولی بعد از وی هیچ‌کس مانند او در ادبیات فارسی طنزپرداز نشد. آثار عبیدزاکانی که در ادبیات طنز شهرت

۱. منبع پیشین: ص ۱۵.

۲. بسیاری از محققان این داستان را نادرست و معمول می‌دانند. (تند پارسی).

فراوان دارند در ذیل نوشته می‌شود: رساله دلگشا، صد پند، رساله تعریفات، قصیده موش و مگربه و اخلاق الاشراف.

بعد از وی در دوره مشروطیت در ایران، میرزاده عشقی، ایرج میرزا، علی اکبر دهخدا و میرزا جهانگیر در ادبیات طنز آثاری اضافه کرده‌اند. از میان اینان چرند و پرتند علی اکبر دهخدا بسیار معروف است.

همچنین بعد از انقلاب اسلامی، در طنز معاصر «گل آقا» (نام مستعار کیومرث صابری) اسم بزرگی محسوب می‌شود. او سیاستمداران و اربابان کشور را با طریق طنز و مزاح مورد نقد قرار می‌دهد.

لذا به‌طور اجمال می‌توان گفت که طنز در ادبیات فارسی، چه قدیم و چه جدید، وسیله گفتن ناگفتنی‌ها و روش اصلاح نادرستی‌هاست که با کاربرد صنایع شعری، شعر را غنی‌تر می‌سازد و با ابلاغ بلاغت نثر را استواری می‌بخشد.

مولانا جلال‌الدین رومی یکی از برجسته‌ترین طنزپردازان در میان شعرا و صوفیان به‌شمار می‌آید. او در تمثیل و داستان به‌بدی‌های اجتماع طنز می‌کند. مثلاً در داستان «حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان» طنزهای لطیف می‌کند. مثلاً در بیت زیر طنز به‌بقال می‌کند که بقال در حقیقت صاحب دکان و صاحب طوطی بود ولی هیچ صفتی از صاحب نداشت. او را خواجه‌وش گفته، به‌صاحب بودن هر دو، یعنی دکان و طوطی، طنز کرده است:

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ خواجه‌وش

طوطی از ضرب بقال گل (= کچل) شده خاموش گشته بود و سخن نمی‌گفت، ولی وقتی جوقی سر برهنه را با سر بی‌مو دید در گفت آمد و او را مثل خود قیاس کرد. مولانا می‌سراید:

طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که هی فلان!

از چه ای گل با گلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی

از قیاسش خنده آمد خلق را که چو خود پنداشت صاحب دلق را

دوم این‌که سر بی‌موی درویش را مانند پشت طاس و طشت گفته به‌طاسی وی طنز

دقیق می‌کند.

جولقی سر برهنه می‌گذشت با سر بی‌مو چو پشت طاس و طشت
این نوع سخن طنزآمیز در مثنوی مولوی هزارها هزار دیده می‌شود.

همچنین طنز در شعر فردوسی، شاهنامه را غنا بخشیده است. آن طنز که در اشعار وی دیده می‌شود یکی از بزرگترین سرمایه‌های شعر حماسی فردوسی شعرده می‌شود مثلاً: در داستان ضحاک، چون ضحاک روش پدر را ترک کرده تازیانه ظریف بر پسر می‌زند:

پسر کو رها کرد رسم پدر تو بیگانه خوان و مخوانش پسر^۱

حافظ اگرچه یک شاعر صوفی با کمال بود ولی او خانقاهی نبود بلکه از کودکی تا اواخر عمر در تلاش معاش جد و جهد می‌کرد. در کودکی خبازی می‌کرد و در جوانی و حتی در پیری شاهان را مدح می‌کرد و از صله‌های آن روزی خود را فراهم می‌کرد و اگر بعضی اوقات صله‌ای نمی‌یافت، هجو نمی‌گفت بلکه در اشاره و کنایه البته در شعر با طنزهای لطیف یک نوع شکوه می‌کرد. مثلاً در بیت زیر:

به سمع خواجه‌رسان ای رفیق وقت شناس

به خلوتی که در آن اجنبی صبا باشد

چنانکه قبلاً گفته شد حافظ صوفی بود ولی او هرگز صوفی ریاکار را دوست نداشت و در اشعار خویش به ریاکاری آنان طنز می‌کرد. مثلاً:

بیفشان زلف و صوفی را به‌بازی و به‌رقص آور

که از هر رقعۀ دلکش هزاران بت بیفشانی

این نوع مثال‌ها در شعر حافظ فراوان وجود دارد.

قائنی در قصیده‌ای به واعظ این طور طنز می‌کند که هر شعر قصیده‌قائنی خواندن است. مثلاً:

دی واعظکی آمد در مسجد جامع	چون برف همه جامه سفید از پا تا سر
تسبیحک زردی به کف از تربت خالص	مهری به بغل صد درمش وزن فزون‌تر
دو آستی خرقه نهاده ز چپ و راست	زانگونه که خرطوم نهد پیل تناور
تحت‌الحنکی از بر دستار فکنده	چون جیب افق از بیه گردون مدور

۱. به‌حواله ادبیات فارسی کهن، داستان ضحاک، انتشارات رایزنی فرهنگی، ج. ۱. ۱. ۱. دهلی، نو، ج. ۱، ص ۱۹.

کاین جای سجود است ببینند سراسر تا خود که سلامش کند از منعم و مضطر آهسته خرامیدی و موزون و موقر ز انسان که بود قاعده در مذهب جعفر گرمی بدهم شرح دراز آید دفتر بنشست و قران خواند و بجنابند همی سر برجست چو بوزینه و بنشست به منبر بس عشوہ بیورد و چنین کرد سخن سر وان به عره بجزا که کند گرد به معبر وان قامت موزون ز کجا یافت صنوبر بر تارک نرگس که نهد قاب مزعفر فی الجمله پیرسید ز هنگامه محشر نیش و دمشان تیزتر از ناچخ و خنجر آن لحظه که در قبر نکیر آید و منکر گریان و من از خنده چو گل با رخ احمر زیرا که بدان موعظه مکذوب و مزور و صفوت او تازه شود قلب مکدر

در ابیات بالا واژه‌هایی که طنز در آن پنهان است در زیر شرح داده می‌شود:

۱. واعظکی در مسجد جامع: یعنی واعظ که بزرگ نبود بلکه واعظ کوچک بود در مسجد جامع آمد.
۲. چون برف همه جا سفید از پا تا سر: سر جوان سفید نباشد و آن واعظ که کوچک و جوان بود از پا تا سر سفید بود یعنی که واعظ در حقیقت واعظ نبوده.
۳. دوآستی خرقة نهاده ز چپ و راست: طنز به لباس واعظ است - آستینش که مانند خرطوم پیل تناور و خرقة‌اش پهناور بودند.
۴. در ابیات زیر طنز به عبادت ظاهری وی است:

مهری به بغل صد درمش وزن فزون‌تر
کاین جای سجود است به ببینند سراسر
بنشست و قران خواند و بجنابند همی سر

داغی به چنین برزده از شاخ حجامت
چشمیش به سوی چپ و چشمی به سوی راست
ز انسان که خرامد به رسن مرد رسن باز
در محضر عام آمد و تجدید وضو کرد
وز آب به بینی زدن و مضمضه او
باری به شبستان شد و در صف نخستین
فارغ نشده خلق ز تسلیم و تشهد
وان گه به سر و گردن و ریش و لب و بینی
کای قوم سر خار بیابان که کند تیز
وان گرزگران را که سپرده است به خشخاش
بر جیب شقایق که نهد تکه یاقوت
القصة بترسید ز غوغای قیامت
وان کژدم و ماران که چنین اند و چنانند
وان گرز آتش که زند بر سر عاصی
زان موعظه مردم همه از هول قیامت
خندیدم و خندیدم از بهر خدا بود
وعظی که بود بهر خدا با اثر افتد

تسیحک زردی به کف از تربت خالص
داغی به چنین برزده از شاخ حجامت
باری به شبستان شد در صف نخستین

یعنی قرآن را کم می‌خواند و ظاهر می‌کرد که بیشتر می‌خواند.
 قآنی بر وعظ او طنز می‌کند که او وعظ نمی‌کرد بلکه مردم را از هول قیامت
 می‌ترسانید. درحالی‌که وعظ پند و نصیحت است نه که صرفاً ترس و ترسانیدن و چنین
 وعظ در شریعت درست نیست:

زان موعظه مردم همه از هول قیامت گریان و من از خنده چو گل با رخ احمر
 و وعظ واعظ را با موعظه مکذوب و مزور گفتن طنز کرده است:
 خندیدم و خندیدم از بهر خدا بود زیرا که بدان موعظه مکذوب و مزور^۱
 پس ازین نتیجه‌گیری می‌توان کرد که هدف طنز در قصاید قآنی و در ادبیات
 فارسی، ترویج درستکاری در جامعه می‌باشد.

همین طور در اشعار ملک‌الشعرای بهار هدف طنز در اصلاح جامعه است. مثلاً:
 «ضلال و دلال» شیخ و دخترک را چنین نقد می‌کند.

دیدم به بصره دخترکی اعجمی نسب روشن نمود شهر به‌نور جمال خویش
 می‌خواند درس قرآن در پیش شیخ شهر وز شیخ در ربوده به‌نهج و دلال خویش
 می‌داد شیخ درس ضلال مبین او و آهنگ ضاد رفته به‌اوج کمال خویش

*

می‌داد شیخ را به‌دلالت مبین جواب و آن شیخ می‌نمود مکرر مقال خویش
 گفتم به‌شیخ راه ضلال این قدر مهوی کاین شوخ منصرف نشود از خیال خویش
 بهتر همان بود که بمانند هر ثوان او در دلالت خویش و تواند ضلال خویش^۲
 پروین اعتصامی در «کارگاه حریر» به‌طریق طنز جامعه را از بدی‌های زمانه آگاه
 می‌کند:

به کرم پیله شنیدم که طعنه‌زد حلزون
 که کار کردن بی‌مزد، عمر باختن است
 بی‌هلاک خود، ای بی‌خبر چه می‌کوشی؟
 هر آنچه ریخته‌ای، عاقبت ترا کفن است

۱. به‌حوالته نصاب جدید فارسی، «قصاید قآنی»، ص ۱۰۳.

۲. به‌حوالته نصاب جدید فارسی، «ضلال و دلالت» از ملک‌الشعرای بهار، ص ۶۰.

به دست جهل به بنیاد خویش تیشه زدن
دو چشم بستن و در چاه سرنگون شدن است

*

به خدمت دگران دل چگونه خواهد داد

کسی که همچو تو، دایم به فکر خویشتن است^۱

پروین در «اشک یتیم» به پادشاه که نگهبان رعیت نباشد با لقب گرگ تعبیر کرده و طنز لطیف می‌کند:

نزدیک رفت پیر زنی گوژپشت و گفت
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
آن پارسا که ده خُرد و ملک رهزن است
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن
این اشک دیده من و خون دل شماست
این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست^۲
دکتر لطفعلی صورتگر در داستان از دفتر خاطرات یک الاغ به فکر و اندیشه و تکبر و نخوت انسانی طنز کرده است. مثلاً:

«یک نفر نیست که از مهتر من پیرسد به چه دلیل تصور می‌کند ما بر اطلاع و شعور خلق شده‌ایم و به کدام عشق هر وقت به یک نفر انسانی می‌خواهند نسبت به احمق بدهند او را به ما تشبیه می‌کنند؟ شما تصور می‌کنید در زیر قبه نیلگون سپهر علم و اطلاع خاص شما جماعت بشر است و چون به بعضی از اسرار وجود پی برده و دسته‌ای از حیوانات را به اطاعت خویش آورده‌اید تمام معضلات حیات برای شما حل شد و هیچ رازی نگشاده بر جای نیست و از همین راه غرور و تکبر شما را از راه به در برده است...»^۳

دکتر احسان یار شاطر در «دانشمند محترم» بر مبلغان علم و دانشمندان طنز می‌کند. مثلاً:

۱. پروین اعتصامی، رخشنده دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ ش): دیوان پروین اعتصامی. به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، نشر محمد، تهران، چاپ مضم ۱۳۷۳ ه. ش، ص ۲۰۰-۱۹۹.
۲. همان، ص ۴-۱۳.
۳. به حواله انتخاب نشر معاصر فارسی، از دفتر خاطرات یک الاغ از لطف علی صورتگر، ص ۲۲۱.

«دانشمند محترم» از محصولات خاص کشور ماست. اگر در یکی از دانشکده‌های تهران یا شهرستان تدریس نمی‌کند و یا به‌اداره نگارش وزارت وابسته نیست، شغلی در یکی از ادارات دولتی مثل بانک رهنی یا سر رشته‌داری ارتش یا اداره امانات پستی دارد و در حاشیه خدمت روزانه به دولت و ملت، به دانشمندی می‌پردازد، برای مجلات ماهیانه یا هفتگی مقاله می‌نویسد و برای کمک به فرهنگ عمومی کشور آثار دیگران را به‌زبان رایج مملکتی از نو تألیف می‌کند...».

و خصوصیت دیگر «دانشمند محترم» را چنین بیان می‌کند:

«دانشمند محترم» کمی عربی می‌داند و کمتر از آن فرانسه یا انگلیسی. موضوع تخصصش هر چه هست، در علم تاریخ و روان‌شناسی و احیاناً جامعه‌شناسی نیز متبحر است... «دانشمند محترم» سال‌های دراز است فرصت مطالعه پیدا نکرده. به‌یک کتاب فوق‌العاده مهمی تألیف یکی از دانشمندان بزرگ برخورده و دو سال پیش شنیده است که یکی از علمای معروف که اسمش اکنون درست به‌خاطرش نیست، کتابی نوشته و مطالب خیلی عمیق اظهار داشته... از وقتی که «دانشمند محترم» شده، نتوانسته پنج صفحه کتاب را با دقت بخواند. یاد از ایامی که در مدرسه فارغ از مشغله زندگی درس می‌خواند، همیشه شاگرد اول بود! چقدر آرزو داشت تمام کتابهای دنیا را بخواند، دانشمند بشود، دانشمند واقعی بشود. از دانشمندی فقط استادی نصیب او شد. مثل مرغ پر شکسته‌ای که همت کند و بال بزند، دست دراز می‌کند و کتابی را پیش می‌کشد و باز می‌کند و چند سطر می‌خواند... نمی‌داند چشمش چه عیبی کرده که وقتی چند سطر می‌خواند سرش درد می‌گیرد، چشم‌هایش را می‌بندد، خطوط صورت ملول و غمزده‌اش را به‌هم می‌فشارد. غمخوار جوان مستعدی که می‌توانست دانشمند حقیقی بشود و فقط «دانشمند محترم» شد، کیست؟»^۱

به‌طنزهای گوناگون ادبیات فارسی، چه شعر و چه نثر، تاریخ یا فرهنگ، ادبیات اخلاقی یا عرفانی، داستان‌های کوتاه یا حکایات، قصاید و حماسه‌سرایی، قطعات

۱. به‌حواله نشر معاصر فارسی، «دانشمند محترم» از احسانیار شاطر، ص ۸-۱۳۱.

لیات و رباعیات، اینجا در یک مقاله مختصر اشاره همه جانبه ممکن نیست. با امید تحقیقی گسترده تر، مقاله خودم را به پایان می‌رسانم.

بع

آریان‌پور کاشانی، عباس و منوچهر آریان‌پور کاشانی: فرهنگ حبیبی، فارسی به انگلیسی یک جلدی.

بدیع خراسانی، بدیع الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشروه‌ای: شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

پروین اعتصامی، رخشنده دختر یوسف اعتصامی (م: ۱۳۲۰ هـ ش): دیوان پروین اعتصامی، به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، نشر محمد، تهران، چاپ مفتح ۱۳۷۳ هـ ش.

صدری افشار: غلام حسین، نسرین حکمی، نستون حکمی: فرهنگ فارسی امروز، ج ۲، مؤسسه نشر کلمه، تهران، چاپ اول ۱۳۷۳ هـ ش.

عمید، حسن: فرهنگ عمید، ج ۲ (چ‌فظ)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۸ هـ ش. ادبیات فارسی کهن، کتاب‌های درس فارسی برای دانشگاه‌های سراسر هند، انتشارات رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، جلد اول.

انتخاب نثر معاصر فارسی، از دفتر خاطرات یک الاغ از لطف علی صورنگر.

با صبح دمان، برگزیده شعر معاصر از مشروطیت تا انقلاب، مقدمه و انتخاب از میمنت میر صادقی (ذوالقدر)، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵ هـ ش.

نثر معاصر فارسی، «دانشمند محترمه از احسانیار شاطر.

نصاب جدید فارسی، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، بلیماران، دهلی، ۱۹۸۶ م.

نصاب جدید فارسی، به اهتمام حکیم ذکی احمد خان، ناشر محمد احمد خان، مطبوعه جید پریس، بلیماران، دهلی، ۱۹۹۲ م.